



| روزنامه جوان | شماره ۶۷۹۶ |

اندیشه اجتماعی



نقش دین در فرآیند جامعه‌سازی

بررسی اجمالی آرای علامه طباطبائی و علامه حسینی

■ موسی کاظمی

در میان اندیشمندان اسلامی، پیرامون شکل جامعه‌سازی و بحث دخالت دین در فرآیند جامعه‌سازی مباحث فراوانی صورت گرفته‌است.در این میان علامه طباطبائی با مبنا قرار دادن این گزاره که «جامعه برای تأمین نیازهای انسان تشکیل می‌شود»، نیازهای انسانی را به متغیر و ثابت تقسیم کرده و معتقد است انسان‌ها نیازهای ثابتی دارند که تأمین این نیازهای ثابت و مشترک به صورت متعدد و متغیری صورت می‌پذیرد و دین فقط در توأب احکامی بیان کرده‌است و در نیازهای متغیر، حکم را منوط به نظر نبی اسلام(ص) و جانشینان و منصوبان از طرف او دانسته که در شعاع مقررات ثابتة دینی و به حسب مصلحت وقت و مکان، آن را تشخیص داده و اجرا می‌نمایند (طباطبائی محمدحسین،فرازهایی از اسلام، ص ۷۷- ۷۶)

اما در کنار این دیدگاه اندیشمند دیگری مانند مرحوم سیدمترالدین حسینی معتقد است،جامعه بر حول محور پرستش‌ها شکل می‌گیرد و امتداد چنین نظریه‌ای این است که در ارضای نیازهای انسانی، الگوهای مختلفی وجود دارند و دین نه صرفاً در حیطه صدور احکام فردی برای مکلف که در حوزه ارثه الگو و بالاتر ساختن نظم اجتماعی نقش آفرینی کرده و باید بکنند.سیدمحمدمهدی میرباقری این موضوع را اینگونه تقریر می‌کند: «انسان‌ها یک نیاز محوری دارند که پرستش ایشان را شکل می‌دهد و نیازهای دیگر را حول این نیاز سامان می‌دهند و سپس اندیشه‌ها و رفتار انسان‌هم بر محور همین نیاز شکل می‌گیرد.البته یک‌نظام اختیارات برای انسان وجود دارد، یعنی انسان اختیار هم دارد و باید پرسید جایگاه آن کجاست؟ در عین اینکه همه امیال و نیازها و اندیشه‌ها و رفتارهای انسان متناسب با همان میل محوری سامان پیدا می‌کند اما انتخاب اینکه کدام میل محور سایر امیال قرار گرفته تا اندیشه و عمل انسان جریان یابد بر عهده انسان بود و با اختیار انسان رقم می‌خورد.»

مرحوم حسینی در رابطه با جوامع انسانی نیز همین نکته را بیان کرده‌اند. ایشان معتقدند جوامع هم یک میل محوری به پرستش دارند و مابقی نیازها و امیال ایشان حول این میل سامان پیدا می‌کند و بر مدار این میل به پرستش، بلکه دو اصلی و محوری و دو پرستش وجود دارد و حول این دو هماهنگ کننده تمامی اراده‌است.

بنابراین در نگاه ایشان جوامع بر محور پرستش شکل گرفته و تکامل پیدا می‌کنند و «همدلی»، اجتماعی بر محور همین میل مشترک سامان پیدا می‌کند. سپس «همفکری» اجتماعی صورت می‌گیرد و عقلانیت اجتماعی پیچیده‌ای پدید می‌آید که راه‌های رسیدن جامعه به مقاصد و آرمان‌ها و مطلوب‌هایش را مشخص می‌کند و انگه برای رسیدن به این اهداف و مقاصد، میان افراد جامعه «همکاری» به وجود می‌آید تا آن اهداف و مقاصد تحقق یابند. بنابراین محور «همدلی، همفکری و همکاری» در جامعه پرستش است.

■ **تفاوت مبنایی جامعه‌شناختی دیدگاه مرحوم حسینی با مرحوم علامه طباطبائی و دیگران**

پس اینکه در مبنای جامعه‌شناسی گفته می‌شود که جامعه برای تأمین نیازهای انسان تشکیل می‌شود فی‌الجمله درست‌است ولی باجمله باطل است، زیرا اگر چه جامعه برای تأمین نیازها شکل می‌گیرد ولی چون نیاز محوری جوامع پرستش است، ما با یک میل و پرستش در عالم واقع مواجه نیستیم، بلکه دو میل اصلی و محوری و دو پرستش وجود دارد و حول این دو محور پرستش، دو جامعه مختلف شکل می‌گیرد.
به تعبیری دو نظام ولایت و تولی و دو نظم اجتماعی پیدا می‌شود.

البته به‌صورت انتزاعی ملاحظه می‌شود که نیازهای انسان‌ها مشترک هستند، ولی وقتی رشد نیازمندی‌ها و افزایش نیازمندی‌ها ملاحظه می‌شود، دو الگو پدید می‌آید که با هم متفاوت است؛ بنابراین باینکه هر دو جامعه نیاز به تغذیه، پوشاک، مسکن … دارند الگوی تغذیه، پوشاک، مسکن … در دو جامعه با هم متفاوت است و دالما به نسبت خلوص بیشتر پدیش می‌شود. بنابراین دیدگاه مرتضی حسینی کاملاً متفاوت با کلام مرحوم علامه طباطبائی در نیاز ثابت و متغیر است که می‌فرمایند انسان‌ها یک نیازهای ثابتی دارند که تأمین این نیازهای ثابت و مشترک به صورت متعدد و متغیری صورت می‌پذیرد و فقط در توأب احکامی بیان کرده‌است، زیرا اولاً مرحوم حسینی از ابتدا تکوّن جوامع را بر محور پرستش می‌دانند بنابراین از همان ابتدا دو جامعه شکل می‌گیرد که بر محور ولی‌حق و باطل است، البته جوامع التقاطی هم وجود دارد و هم در جوامع دین‌پرست گرایش به معنویات وجود دارد و هم در جوامع خد‌پرست تخطی از خد‌پرستی واقع می‌شود لکن شکل‌گیری جامعه بر مدار پرستش است.

تأیید در نگاه ایشان رشد دینی نظام‌مندی‌های انسان فقط با قواعد فقهی است، بلکه یک قواعد کلامی و اخلاقی وجود دارد که مقدم بر قواعد فقهی نیست، از این رو پرسیده می‌شود: آیا جامعه و نظام‌مندی‌های آن و تکامل این نظام بر محور پرستش خدای متعال است یا بر محور پرستش دنیاست؟ اخلاق الهی بر آن حاکم است یا اخلاق مادی؟

نکته مهم دیگر این است که نظام‌ات اجتماعی ثابت نیستند، بلکه دائماً در حال رشد و تکاملند، اثبات این مطلب از طریق قواعد حرکت است، زیرا وقتی انسان قدرت میل، گمانه و تصرفات جدید دارد پس ضرورتاً جوامع دائماً در حال پیچیده‌تر شدن هستند.

در واقع کلام اول این است که نظم اجتماعی بر مدار یک نیاز مشترک عمومی شکل نمی‌گیرد، بلکه بر مدار نیاز و میل محوری جوامع شکل می‌گیرد. کلام دوم این است که چون نیازهای محوری جوامع متفاوت هستند، نظم اجتماعی هم در جامعه ایمانی و جامعه کفر متفاوت خواهد بود، نظم بر محور پرستش خدای متعال متفاوت با نظمی است که بر محور پرستش دنیاست. در این صورت در عهده‌دار ایجاد نظم اجتماعی متناسب با پرستش خدای متعال خواهد بود، یعنی ادیان الهی باید نظم بر مدار خد‌پرستی را سرپرستی کنند.

کلام سوم این است که علاوه بر تکوّن و نظم اجتماعی، نظام‌ات اجتماعی در حال تکامل هستند، یعنی هم نظام مادی و هم نظام خد‌پرستی در حال تکاملند و جامعه دینی به دنبال اقامه «حیات‌الدنیا» و خوش گذرانی بیشتر در دنیاست، بلکه به دنبال اقامه «حیات‌الآخره» است و این حیات‌الآخره هم در حال رشد خواهد بود.

برگرفته از حل فلسفه اصول استادمیرباقری در تاریخ ۲۶مهر ۱۴۰۱

■ تاریخ‌اندیشی

■ سیدمیثم میر تاج‌الدینی

سسطر‌های پیش‌رو تلاشی است برای یافتن ریشه‌های بی‌تفاوتی و بی‌اعتنایی مردم کوفه در یک بازه زمانی تقریباً ۲۰ساله. شاید آگاهی بر این ریشه‌ها، نسخه‌ای به ما برآورد مان بی تفاوتی جامعه یا آسیب‌ها ارائه نماید. ■ ■ ■

■ گلابه‌های علی

برگ‌های تاریخ گلابه‌های بسیاری از علی(ع) سراغ دارد. گلابه‌های عمدتاً از مردم کوفه که هرچند با پای خود به میعادگاه بیعت با علی رفته و با دست خود، پیمان‌همراهی با حکومت‌علی را محکم کرده بودند، لکن آرام آرام علی را تنها گذاشتند.

این گلابه‌ها و شکواییه‌ها گاه چنان تلخ است که از پس هزارسال هنوز گلوی ششعه را زهرآگین می‌کند. کار بدانجا می‌رسد که علی(ع) یک درخواست از مردم خویش دارد: «بی تفاوت نباشید.» یعنی اقدام کنید، کنشگری نمایید ولو اقدام شما بر خلاف خواست من باشد. از این انزوا و بی تفاوتی نسبت به مسائل، دست بردارید. امیرالمؤمنین در یکی از خطبه‌های نهج‌البلاغه می‌فرماید: «أَنَّه لَا يَخْرُجُ إِلَيْكُمْ مِنْ أَمْرِ رِضَى فِتْرَ ضَوْئِهٖ، وَ لَا سُخْطَ فِتْحَتَّمَعُونَ عَلَيْهِ». مرحوم استادعلی صفایی این فرساز را اینگونه ترجمه و تفسیر می‌کند: «کاش… روی یک چیزی با من هماهنگ می‌شدید یا روی یک چیزی با من درگیر می‌شدید و من را برمی داشتید! کاش [حداقل] بر من ناراضی بشوید، سخط پیدا کنید، مجتمع شوید و علی را بکشید. ایقدر بی تفاوت!! نه دلخوش می‌شوید تا همراه من باشید، نه درگیر می‌شوید تا من را کنار بگذارید.»

■ **آسیب‌شناسی اسام علی از وضعیت بی تفاوتی**

بعد امیرالمؤمنین در همین خطبه آسیب‌شناسی می‌کند این‌د درد بی تفاوتی را که بر کوفه سایه افکنده است. حضرت می‌فرماید: این بی تفاوتی‌ها برای آن نیست که شما را از چاه تشخیص نمی‌دهید، یا اینکه کتاب قرآن و معارف وحیانی را بلد نیستید و حتی برای همراهی با من ندارید، چراکه من «دارستم کتاب و فاتحتمک‌الحجاج» کتاب را به شما درس دادم و از آغاز حجت‌ها را برای شما رو کردم.

«و عرفتکم ما انکرتم» هدف‌هایی را که نمی‌شناختید و منکر آن بودید به شما نشان دادم و آنها را معروف کردم. «و سوغتکم ما محجتم» حرف‌هایی که صرفاً در کام شما می‌چرخید و ریشه در قلب‌های شما نداشت، سخنانی که فقط لقلقه زبان بود و عمقی نداشت، من به این حرف‌ها و سخن‌ها ریشه دادم و آنها را تعمیق کردم. «لو کان الاعمی یلحظ او انانام سیتلظ» ای کاش کور می‌دید و ای کاش اینها که در خوابند، بیدار شوند. کاش این درد بی تفاوتی از جان اینها کنده می‌شد و از بستر اینها رخت برمی‌بست. (نهج‌البلاغه، خ ۱۸۰)

■ **استمرار درد بی تفاوتی**

همین مشکل از بی تفاوتی باز در ماجرای عاشورا چون زخمی کهنه و دملی قدیمی، سر باز می‌کند و عفونت‌ی بی تفاوتی را در اندام سیتلظ» ای کاش کور که دعوت کنندگان امام حسین نیز به تماشای قتال یزید با او می‌نشینند و هیچ واکنشی در برابر کشته شدن پسر پیامبر خویش ندارند چاره‌ی از این اشک‌های حذر.

مرحوم سیدجعفر شهیدی از منظرلی تازه به این بی تفاوتی می‌پردازد و با پرستش‌هایی تارش می‌کند جامعه کوفی را به ما بشناساند تا به دنبال ریشه‌های چنین بیماری خطرناکی روییم.

وی در کتاب «پس از پنجاه سال» می‌نویسد: «کسانی که چگونگی حادثه کربلا را به وقت می‌خواند و از کشتار دسته‌جمعی خاندان پیغمبر

اندیشه



ریشه‌های بی‌اعتنایی ۲۰ ساله مردم کوفه

برگی از تاریخ بی تفاوتی

اسلام و احکام دین بی اطلاع ماندند.»

■ **تئوری‌های توجیه‌کننده بی تفاوتی**

شاید در برابر تمام این بی تفاوتی‌ها برخی پاسخ دهند: «تئوری رایج در آن دوره ایسن بوده که کشتن حسین به عنوان کسی که علیه خلیفه وقت و نظم جامعه اسلامی شوریده، جایز است. هرچند دلشان برای حسین می‌سوخت و حتی برای او گریه می‌کردند، اما کشتن او را جایز شمرده و از این رو در حمایت از سیدالشهدا هیچ کنشی نکردند.» یعنی در واقع ایسن بی تفاوتی، آگاهانه و از روی استدلال‌های کاملآ دیدی بوده است. اتفاقاً در آن جامعه، هرگونه حمایتی از حسین‌بن‌علی به معنای رفتاری هیجانی و احساسی قلمداد می‌شده که تئوری دینی و سیاسی از آن پشتیبانی نمی‌کرده است.

غلط بودن این استدلال واضح است و نمی‌توان بی تفاوتی جامعه اسلامی در برابر جنایت یزیدیان را برخاسته از یک تئوری عقلانی و دینی قلمداد و اسلام مطلع باشد برای او این سؤال پیش می‌آید که: اگر یزید برای حفظ حکومت خود اصول مسلم اسلامی را نادیده گرفت، اگر عاملان یزید در شام، حجاز و عراق گوش به فرمان حاکم بودند و به مسلمانی و آیین دین اهمیتیی نمی‌دادند، اگر کوشش حاکم کوفه منحصر بدین‌سو بود که دمشق را راضی نگه دارد تا دو روزی بیشتر در شغل خود باقی بماند، یا گرفتار بازخواست نشود، اگر سپاهیان سه ایالت شام، حجاز و عراق تا آن درجه به حکومت وفادار بودند که دین خود را پای مسلمانان و آیین دین اهمیتیی نمی‌دادند، اگر کوشش حاکم کوفه منحصر بدین‌سو بود که دمشق را راضی نگه دارد تا دو روزی بیشتر در شغل خود باقی بماند، یا گرفتار بازخواست نشود، اگر سپاهیان سه ایالت شام، حجاز و عراق تا آن اشک‌های حذر.

مرحوم سیدجعفر شهیدی از منظرلی تازه به این بی تفاوتی می‌پردازد و با پرستش‌هایی تارش می‌کند جامعه کوفی را به ما بشناساند تا به دنبال ریشه‌های چنین بیماری خطرناکی روییم.

وی در کتاب «پس از پنجاه سال» می‌نویسد: «کسانی که چگونگی حادثه کربلا را به وقت می‌خواند و از کشتار دسته‌جمعی خاندان پیغمبر

شنبه ۱۷ تیر ۱۴۰۲ | ۱۹ ذی‌الحجه ۱۴۴۴ |



آبا امام حسین(ع) از دین خارج شده و نعوذبالله مرتد بود که خون وی را ریختند؟ اگر این است چگونه طلیعه سپاه کوفه در اولین برخوردبالشکر حسین‌بن‌علی، پشت سر سیدالشهدا نماز خواند؟ این نشانه‌ای نیست مبنی بر اینکه اسلام حسین را در حد لیاقت امامت جماعت قبول داشتند

بنای جنگیدن داشت. او صرفاً به دعوت کوفیان پاسخ گفت. در چنین شرایطی که میان دو گروه از مسلمانان اختلاف پیش می‌آید، قرآن راهکار مصالحه را پیشنهاد می‌دهد، اما جامعه اسلامی برای مصالحه پیشقدم نمی‌شود.

امام حسین نیز اذعان می‌کند اگر مردم کوفه او را نمی‌خواهند، وی را آزاد بگذارند که بازگردد، اما سپاه نیز با جز به بیعت راضی نمی‌شود و حسین این بیعت را نوعی مشروعیت‌بخشی به امرناشروع درنتیجه‌چگونه می‌توان خون حضرت را مباح می‌بینیم که آغازکننده جنگ سیدالشهدا نیست و ایشان با آن تعداد اندک از یاران، صرفاً به دفاع از خویش به عنوان امری عقلی و شرعی پرداخت.

دانشت تا این تئوری پشتوانه نظری بی تفاوتی مردم جامعه اسلامی شود؟ باید دنبال دلایلی دیگر برای توضیح این بی تفاوتی بود.

■ **نهیلمیسم**

مرحوم فیرحی دراین باره معتقد است که مردم جامعه اسلامی انتظار و توقع عدالت، برادری، برابری و… از دین اسلام داشتند. اما آنچه امویان در جامعه اجرا می‌کردند جز تبعیض، زورگویی، رانت‌خواری، اشرافیت و… نبود. وضعیتي که

مرحوم فیرحی از آن با فساد سیستماتیک یاد می‌کند. اینجا بود که مردم با خود می‌گفتند کاری از آنهاست. تخلف از بیعت در اسلام سابقه داشت. در روز حدیبیه وقتی پیغمبر شنید که قریش با عثمان مکر ورزیده‌اند، از ایشان پرسید چه باید کرد؟ آنان با وی با سرگ بیعت کردند. اگر کسی نمی‌خواست می‌توانست بیعت نکند. این یعنی آزادی در بیعت و بابت آن کشته هم نمی‌شدند. یا اینکه چون علی به خلافت رسید، عده‌ای معدود مانند سعدبن‌ابی‌وقاص با او بیعت نکردند و علی هرگز متعرض آنها نشد. بنابراین می‌بینیم که بیعت نکردن با خلیفه در اسلام سابقه داشته و جرم تلقی نمی‌شده چه رسد که کفر آن قتل باشد.

ممکن است این احتمال مطرح شود که حسین بر خلیفه وقت شوریید و این خون او را مباح می‌کند. اولاً که حسین به عنوان یکی از مسلمانان حق داشت با خلیفه شدن یزید مخالف باشد. ثانیاً وقتی وی یزید مردم کوفه و سایر بلاد اسلامی با یزید همراه نیستند، به دعوت مردم کوفه به سمت دینار حرکت کرد. این یعنی مقبولیت یزید در میان جامعه اسلامی محل تردید بود. در حرکت به سمت کوفه، امام حسین خانواده خود را برد و این نشانی است بر اینکه حسین بنای جنگیدن ندارد. کسی که به جنگ می‌آید، با سپاه و لشکر نظامی حرکت می‌کند نه با خانواده و زن و فرزند.

از سوی دیگر مشهوریت یزید نیز به لحاظ آنکه معاویه مفاد صلح را زیر پا گذاشت و یزید را جانشین خود کرد مخدوش است. به علاوه آنکه اساساً سلطنتی کردن خلافت نامشروع بود و یزید هم به لحاظ ویژگی‌های شخصیتی لیاقت و توان تکیه زدن بر چنین جایگاه خطیری را نداشت. مجموع تمام این حرف‌ها یعنی نه یزید خلیفه مقبول و مشروعی بود و نه امام شهید شده‌اند.

■ **ولایت الگوهایی**

به گمان نگارنده، بسیاری از این تحلیل‌ها که به نوعی جامعه‌شناسی کوفه و روانشناسی اجتماعی کوفیان است، سهمی از حقیقت را دارند. به گونه‌ای که می‌توان آنها را همانند قطعاتی از یک پازل کنار یکدیگر چید و به مجموع آنها عنوان «ولایت اجتماعی» داد. بدین معنا که جوامع اسلامی، تحت تأثیر ساختارهایی اجتماعی بودند که جامعه را به سمت ولایت دشمنان اهل بیت سوق می‌داد. آنجا که امام حسین در عاشورا فریاد می‌زند: «مَلَأْتُ بَطُونَكُم مِنَ الْخُرَام» در واقع اشاره دارد به ساختارهایی که ارزش‌ها را تغییر داده و مردم نسبت به آنچه حسین فریاد می‌زند بی‌اعتنا شده‌اند.

بن‌بست «التقاط اسلامی»

به روایت استاد علی صفایی حائری

می‌دیدم برای ساختن مبارز هم بر دشمن تکیه داریم… آنها می‌توانند برای ساخت یک کمونیست و یک فدایی از دردها و رنج‌ها شروع کنند اما ما نمی‌توانیم چون حتی در زمین‌ه رفاه هم باید مبارزه کنیم… من می‌دیدم که برای تهیه نیرو هم بر دشمن تکیه داریم و از آنها حرف می‌شنویم، در حالی که به تعبیر قرآن این اطاعت و حرف شنوی چیزی جز عقبرگد نیست.»

گمان می‌کنم هیچ‌وقت ایسن درد را درست ندیده‌ایم، مسیر همیشه برای ما بی‌اهمیت بوده. برخی از فقها که به شک بین سه و چهار فتوا نمی‌دهند، گاه با یک روایت: «اطلبوا العلم ولو بالیسین» تمام تکلیف‌های خود را تخلییر می‌کنند. استعاره «چاقو» برای مدرنیت‌شاید تبلور مضحکانه همین نگاه است که مسیر «ختنی» است و بستگی دارد در دست چه کسی باشد، در دست من موحدا ید در دست دیگری ملحد!

اگر ادعای جامعیت اسلام را داریم که داریم باید ببیزیریم اسلام تنها با پای خویش به مقصد خود می‌رسد و همان دستگاه استنباطی که هدف و مبدأ دین را استنباط می‌کند موظف است مسیر اسلام را نیز استنباط کند، چون التقاط در هر ساختی چیزی جز خسارت و سوختن و عقبرگد نیست: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يُؤَدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَثَبَّطُوا خِطَابِيْنَ».

سوار بر مرکب دیگران به مقصد و مطلوب خویش می‌رسد؟ جواب عین صاد یک کلمه است: هرگز! او در کتاب «اندیشه‌ی من» جواب این سؤال را به طور تفصیلی ارائه می‌کند: «در زمستان سال ۱۳۵۰ مقاله‌ای از سید قطب مشغولم کرده بود، مقاله‌ای بود پر از شعار و شرار از رجزخوانی‌ها و از خودگویی‌ها؛ از اسلام و آن‌چه داشته و از غرب و آن‌چه دارد… مشتاق و هراسناک بودم! هراسناک از این باری که سید و دیگران به دوش گرفته‌اند بدون این که پایی بسازند و مشتاق بر این که پایی بسازم، من می‌دیدم که از زمان سید جمال تا به امروز که به اصطلاح دوره بیداری ما بوده، ما همیشه هدف داشته‌ایم اما راه و طرح و پایش از دیگران بوده و در نتیجه برداشت و منافع هم از آنها، ما به راه و طرح و به یا فکر نکرده بودیم، به هدف بسیار اما به نقشه‌ای که ما را برسانند هیچ‌گاه!… ما حداکثر با آنها اختلاف و به آنها تکیه کرده‌ایم، درست همان کاری که قرآن از آن نهی کرده است: «وَلَا تَرْكَبُوا إِلَىٰ الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ» و من این آتش گرفتیم و سوختن را بارها می‌توانستم ببینم، در عرض یک قرن بیش از چندبار سوختن، از سوختن حکومت عثمانی و تجزیه به آن، سوختن ایران و از دست رفتن آن، سوختن در مشروطیت و سوختن در تمام سرزمین‌های به اصطلاح اسلامی و سوختن در جنگ‌خاورمیانه…»

به دست انورسادات می‌افتد و این شکست‌های بی‌دربی دقیقاً نقطه سؤال ماست، چرا این افراد و جریان‌ها با مبدأ و هدف اسلامی به کفرستان رسیدند؟

پاسخ‌های گوناگونی در برابر این پرسش مطرح شده است، اولین یا درخورترین پاسخ به این سؤال چالشی را مرحوم میرزای نائینی که از پیشروان نهضت مشروطه بوده در تنبیه الامه مطرح کرده است. میرزا علت ناکامی جهان اسلام را استبداد و علت پایایی این استبداد و باقی ماندن استبداد و شکست مبارزات بر ضد ایشان را «جهالت‌ملت» و «استبداد دینی» می‌داند: آن قوای ملعونه(استبداد دینی) که بعد از جهالت ملت از همه اعظم و علاجش هم به واسطه رشوخش در قلوب و از لوازم دیابت محسوب بودند، از همه اصب و در حدود امتناع است؛ همان شعبه استبداد دینی است که اجلاً در مقدمه مبین و حقیقتش را دانستی که عبارت از ادرات خودسرانه است…

علی صفایی حائری اما مشکل را در جایی دیگر می‌داند و ما را به نقطه‌ای می‌برد که کمتر به آن توجه کرده‌ایم و آن «مسیر» است.

سؤال مهم او این است که آیا اسلام با هر مسیری به مقصد خویش می‌رسد؟ آیا برای دینی شدن فقط مبدأ و هدف اسلامی کفایت می‌کند؟ آیا اسلام با پای خودش به مقصد می‌رسد یا اینکه



راه به جایی نبرد و چنان در سیطره غرب هضم و استحاله شد که گویا از ابتدا این «رویداد» هیچ ارتباطی با دین و اسلام نداشته است. مشروطه آزادی خواهان اسیر روضاخان مستبد و خیزش ملی‌گرایان منجر به محمدضی ضد وطن خیزش‌ها و انقلاب‌های متعددی روی داد که شاید جز انقلاب اسلامی سال ۵۷، اکثر این خیزش‌ها